

هنر تاب آوری و شعر براهنی



صوفیا نصرالهی

روزنامه‌نگار

فقط یک هفته گذشته از ستون قبلی. از روز حمله‌ی رژیم صهیونیستی، چهار روز گذشته و احتمالاً خیلی از خوانندگان مثل من حس می‌کنند که به‌اندازه‌ی ۴۰ سال پیر شده‌اند. من خاطره‌ی محوی از جنگ هشت‌ساله دارم. زیر میزناهار خوری مادر بزرگ رفتن، جمع شدن در پارکینگ خانه و دوباری پناهگاه. اما زمانه خیلی فرق کرده. من هم دیگر بچه نیستم که فکر کنم این یک بازی ترسناک است.

از زمان کرونا به این‌ور استفاده از واژه‌ی تاب‌آوری در فرهنگ‌های اجتماعی، سازمانی، کاری و روانشناسی به شکل صعودی افزایش پیدا کرد؛ کلمه‌ای که می‌خواست یادمان بدهد اگر زمانه به سمت نابودی حرکت کرد، ذهن ما باید انعطاف تطبیق با شرایط جدید را پیدا کند تا بتوانیم تحمل کنیم و از سختی‌ها عبور کنیم. راستش کم این کار را در سال‌های اخیر نکرده‌ام. می‌دانم که شما هم لابد اگر خواننده‌ی این متن هستید، یعنی تاب‌آور بوده‌اید. جنگ اما مسئله‌ی دیگری است. تاب‌آوری در شرایط جنگی احتمالاً سخت‌ترین نوع‌اش است. برای من که تا امروز این طوری بوده. این روزها خیلی به آن شعر بلند «اسماعیل» رضا براهنی فکر می‌کنم. دائم زیر لب می‌گویم: «جنگ است اسماعیل، جنگ است و اسماعیل‌ها به راستی ذبح می‌شوند/ و ستاره‌ای در آسمان زمین ما نیست که نیفتاده باشد». من از تاب‌آوری نمی‌توانم بگویم چون خودم که در حال نوشتن این ستون، خواندن اخبار و نقطه‌یابی خانه‌مان روی نقشه‌ام که آیا امشب خواهم مرد یا نه؟ به‌نظم نمی‌رسد. منقلب یا آرام باشم. اما می‌خواهم از چیزهای دیگری بگویم. من عاشق زندگی‌ام. فکر می‌کنم هنوز سفرهای زیادی مانده که باید بروم ولی اگر هم نرفتم، در همین خانه خودم تازه «برادران کارامازوف» را شروع کرده‌ام. اواخر پارسل بود که «جنگ و صلح» را از کتابخانه‌ی محل کارم گرفتم، خواندم و مهیوت شدم که چطور چنین شاهکاری را تا امروز نخوانده بودم. عجیب بود که یک‌رمز قرن نوزدهمی تا این حد در مفاهیم انسانی به‌روز و زنده و نگاه‌اش به جبر و اختیار، اقتدر عمیق و فلسفی است. تمام که شد این طرف سال منتظر بودم کتابخانه «برادران کارامازوف» را بیاورد. درست روز قبل از تعطیلات گرفتم و کیفرور بودم که در این تعطیلی آخر هفته، می‌خوانم‌اش. جنگ شد. به ما حمله کردند.

دیشب تازه توانستم بازش کنم. مقدمه‌ی ریچارد پویر درباره‌ی سبک نویسندگی داستایفسکی را بخوانم و اینکه از شوخی‌های گزنده‌ی «برادران کارامازوف» حرف می‌زد. همان طور که داشتم مقدمه را می‌خواندم فکر کردم همین الان چقدر چیزهایی از فیلم «پیر پسر» اکتای براهنی را یاد می‌آورد. دلم برای اکتای براهنی سوخت که بعد از این همه رنج، فیلم‌اش در چنین شرایطی اکران شده. ولی خب پدرش زودتر لابد برای او خوانده بود که: «گفتی: «بیمارستان‌ها و بیمارستان‌ها به روی آینده بازند/ و حالا بلند شو، اسماعیل! به بیمارستان‌ها، بیمارستان‌ها و آینده‌ها/ بگنر! / و به گروستان‌ها و اردوگاه‌ها، جنگ است اسماعیل، جنگ است و اسماعیل‌ها به راستی ذبح می‌شوند». آن دو صفحه‌ی داستایفسکی را هم درباره‌ی کتابش خواندم. تناسب شعر اول کتاب، با حال این روزهای غریب بود: «از پس خوابی کوتاه / جاودانه برمی‌خیزیم / و دیگر مرگ نخواهد بود». ولی هنوز داستان شروع نشده. می‌خواهم زنده باشم که تمام‌اش کنم.

چند اپیزود از سریال پلیسی «دپارتمان کیو» را دیده‌ام و می‌خواهم کشف کنم که سربازرس چطور مجرم‌ان را پیدا می‌کند و آن‌ها چه کسانی هستند. چند ماهی است که به‌خاطر شلوغی کار خیلی از دوستانم را ندیده‌ام و در آغوش نگرفته‌ام. هنوز رونمایی کتابم را برگزار نکرده‌ام. هنوز کتاب دیگری را که دوست دارم با ترجمه‌ی من به بازار بیاد، تمام نکرده‌ام. من سفت و سخت سمت زندگی ایستادم و جنگ مخالف زندگی است. جنگ، دشمن زندگی است. کاش درباره‌ی تاب‌آوری بیشتر خوانده بودم. آن وقت ستونم تا این حد مشوش نمی‌شد. اگر بهتر تاب‌آوری را فهمیده بودم شاید الان از شادی و امید می‌نوشتیم اما راست‌اش فکر می‌کنم تاب‌آوری همین است. که شما ببینید اگر حال‌تان خوب نیست؛ طبیعی‌ترین اتفاق این روزهاست. که بپذیریم منطقی است؛ اگر شجاع یا امیدوار یا سرخوش یا حتی تاب‌آور نباشیم در این شرایط. فقط باید مطمئن باشیم که هنوز کلی دلیل برای زندگی کردن داریم. پس نفس عمیق می‌کشیم. تپش قلب‌مان را آرام می‌کنیم. دعا می‌کنیم این روزها زودتر تمام شود و بعد برایتان از «برادران کارامازوف» و سریال «دپارتمان کیو» می‌نویسم. حتی از شعر جنگی براهنی.

۱۶

۲۴ ساعت

24 HOURS

hammihanmedia@gmail.com

@Hammihanonline

• صاحب امتیاز و مدیرمسئول: غلامحسین کریاچی
• مشاوران: عباس عبیدی و احمد زیدآبادی
• سردبیر: محمدجواد روح • معاون سردبیر: مهرداد خدیر • دبیر آنلاین: شبنم رحمتی
• دبیران گروه‌ها: فرزانه طهرانی (اقتصاد) • آرمین منتظری (دیپلماسی و بین‌الملل)
• علی ورامینی (رسانه و فرهنگ) • سمیه متقی (سیاست) • الناز محمدی (جامعه) • آرش خاموشی (عکس)
• مدیر اداری و آگهی‌ها: شاهرخ حیدری
• مدیر هنری: مهدی قربانی تبار
• هادی حیدری (طرح و کاریکاتور) • حروفچینی و ویراستاری: شهرام هادی

• تلفن روابط عمومی: ۰۸۸۷۴۹۳۰۰ • تحریریه: ۰۸۸۷۳۵۲۹۱ • آگهی‌ها: ۰۸۸۷۳۵۲۰۷ • نشانی: خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوازدهم، پلاک ۱۸
• لیتوگرافی و چاپ: هم‌میهن • تلفن چاپخانه: ۰۲۱۴۶۸۲۱۱۱۴ • توزیع: نشر گستر امروز نوین • تلفن: ۰۲۱-۶۱۹۳۳۰۰۰



اسماعیل‌ها به راستی ذبح می‌شوند

درباره صالح بایرامی گرافیستی که بر اثر اصابت موشک رژیم صهیونیستی به شهادت رسید



سوسن سیرجانی

خبرنگار گروه فرهنگ

چهار روز از شروع جنگ گذشته. دیگر هیچ چیز شبیه قبل نیست. مادر توانایی گیر افتاده‌ایم که پایش مشخص نیست. حملات رژیم صهیونیستی بر خلاف ادعایش، مردم عادی را هم نشانه می‌رود. بسیاری از دولت‌های خارجی و حامیان این قدرت جنایتکار، معتقدند اسرائیل هدف دیگری دارد. اما حالا مرگ از هر آنچه فکرش را بکنید به زندگی مردم نزدیک شده است. وقتی دوست و آشنا که در حال زندگی عادی هستند شهید می‌شوند، دیگر یعنی جنگ. جنگ قدرت نیست؛ جنایت است که خون می‌ریزد و جان می‌گیرد و این نباید برای هیچ کسی در هیچ جای جهان تبدیل به موضوعی عادی و گذرا شود. یکی از جان‌های عزیزی که در روزهای گذشته از بین رفت، صالح بایرامی بود، گرافیست سابقه‌ی مطبوعات، کسی که در گروه‌های دوستانه‌اش اسم را شنیده بودیم. یاز نزدیک می‌شناختم‌اش. یکی مانند همه‌ما، مایی که حالا نمی‌دانیم یک ساعت دیگر زنده هستیم یا نه.

یک پسر آذری آرام

قصه زندگی همه متولدین دهه ۶۰ با خاطره‌ای پررنگ از جنگ ایران و عراق شروع می‌شود. صالح هم در شهر پورماه ۱۳۴۲ به دنیا آمد. روزهایی که ارتش ایران به شدت درگیر عملیات والفجر ۲ و ۳ بود. کشور در تب و تاب جنگ و مردم در هراس و تشویش. در همان روزها صالح بایرامی در یک خانواده آذری ساکن تهران با به زندگی گذشت. روزهای کودکی و نوجوانی او مانند بسیاری از هم‌نسلاش با اتفاقات دهه‌های ۶۰ و ۷۰ کره خور. روزهایی که پس از پشت سر گذراندن یک جنگ باید زندگی ادامه پیدا می‌کرد. صالح از این سال‌ها عبور کرد و بالاخره در سال ۱۳۸۵ در رشته مورد علاقه‌اش یعنی گرافیک وارد دانشگاه مارلیک نوشهر شد. او در سن ۲۳ سالگی وارد این رشته شده بود و به‌طور معمول از سایر هم‌رودی‌هایش بزرگ‌تر بود. این ویژگی به‌اضافه شخصیت آرام او، صالح را تبدیل به یک بزرگ‌تر قابل احترام برای دوستانش کرد بود. پویا ملک، نزدیک‌ترین دوست او در دوران دانشجویی درباره آن روزها می‌گوید: «صالح همیشه نقش مدیریتی در روابط دوستانه داشت و یک بزرگ‌تر بود برای ما که سعی می‌کرد درگیری‌ها را سامان دهد.»

روزهای جوانی و فعالیت مطبوعاتی و هنری

صالح با فارغ التحصیلی و بازگشت به تهران در موسسات مطبوعاتی مشغول به کار شد. مریم شبانی، دستیار سردبیر و روزنامه‌نگار مجله «اندیشه‌پویا» از صالح بایرامی به عنوان کسی یاد می‌کند که در پایه‌گذاری اولیه این مجله نقش داشته و از روزهای ابتدایی در بخش صفحه‌آرایی و کارهای گرافیکی در کنار آنها بوده. شبانی درباره صالح می‌گوید: «وقتی به روزهای خروجی مجله می‌رسیدیم، گاهی از ظاهر یک‌روز تا فردا صبح آن روز، زیر یک سقف با خوشی و خستگی کنار هم کار می‌کردیم. همیشه شوخ بود و در کمال تعجب در تمام آن سال‌های همکاری که در اوج خستگی هم هیچ خاطره بدی از او بیاد ندارم». صالح تنها در «اندیشه‌پویا» فعال نبود. کارهای گرافیکی خود را گسترش داده بود به مجلات دیگر و در کنار آن علاقه‌ای جدید یافته بود و ویدئوسازی تبلیغاتی. همین علاقه او را کم به این سو برد که با یکی از دوستان صمیمی‌اش، مهدی آزاده در سال ۱۳۹۲ دفتر تبلیغاتی راه‌اندازی کنند به نام «فام استودیو». این دفتر تا سال ۱۳۹۷ به فعالیت خود ادامه داد تا زمانی که صالح تصمیم گرفت برای ادامه تحصیل به کشور قبرس مهاجرت کند. اما مهاجرتش چندان طولانی نبود و برای استفاده از تخصص‌اش به ایران بازگشت. او به یکی از افراد مهم در صفحه‌آرایی، کارهای گرافیکی و حوزه تبلیغات تبدیل شده بود و برای موسسات مختلف مخصوصاً باشگاه‌های ورزشی مهم تهران تیز می‌ساخت. در کنار آن موسسات آموزشی هم از او برای تدریس دعوت می‌کردند و زندگی حرفه‌ای‌اش روندی رو به صعود داشت. مهدی آزاده اما در همه آن شب‌ها و روزهایی که صالح برای زندگی تلاش می‌کرد، کنارش بوده

و می‌گوید: «اقتدر خاطرات دوفره داریم. شب‌هایی که با هم حرف می‌زدیم، می‌خندیدیم و کار می‌کردیم. خاطراتی که مثل خاطرات زندگی همه آدم‌های معمولی است اما با یادآوری‌شان می‌خندم و بغض می‌کنم.»

آن روز نفس

۲۵ خردادماه، صالح بایرامی در نیابورن تهران در یک دفتر، برای اجرای یک کار تبلیغاتی جلسه‌ای با کارفرما داشت. دو روز از شروع حملات اسرائیل و اعلام جنگ میان ایران و رژیم صهیونیستی گذشته بود. شهر وضعیت عادی نداشت، اما مردم به زندگی روزمره خود ادامه می‌دادند. بیشتر جلسات کاری با امید به بهبودی اوضاع برگزار بود. همه برای فردای خود برنامه‌ها داشتند و در حال تلاش برای زندگی. صالح هم برای پیشرفت در حوزه حرفه‌اش به جلسه رفته بود و داشت از آنجا برمی‌گشت. او پشت فرمان اتومبیل در نزدیکی میدان قدس در محله تجریش، زمانی که برای چراغ قرمز توقف کرده بود، موشکی در آن منطقه باعث انفجار می‌شود. در آن لحظات جز دوستان نزدیک صالح، کسی از جلسه کاری اطلاع نداشت. چند ساعت که از انفجار می‌گذرد، دوستانش می‌بینند خبری از صالح نشده و مدام با موبایل او تماس می‌گیرند. بعد از ساعت‌ها کسی از پشت خط می‌گوید، به بیمارستان شهدای تجریش برای شناسایی بیاید. پیکر شهید صالح بایرامی در سردخانه بیمارستان بود و توسط خانواده‌اش شناسایی می‌شود. کسی نمی‌داند در آن لحظاتی که صالح پشت چراغ قرمز توقف کرده بود تا دوباره به مسیرش ادامه دهد و خودش را به مقصدی که در انتظارش بودند برساند، به چه چیزهایی فکر می‌کرده. می‌شود تصور کرد در این اندیشه بوده که اوضاع به حالت عادی برمی‌گردد و او با پروژه جدید، قدم‌های مهمی در زندگی حرفه‌ای برمی‌دارد. احتمالاً بایرامی هم خبرهای جنگ را شنیده بود، اما نمی‌دانست سرنوشت‌اش از شهر پورماه ۱۳۴۲ و تولد در بحبوه جنگ، او را به مرگی دردناک در جنگ دیگری که ۴۰ سال بعد راه افتاده خواهد کشاند و با اصابت موشک، شهید خواهد شد.

پروپاگاندا به روش صهیونیستی

رژیم صهیونیستی در حملات به غزه و لبنان هم گفته بود که با مردم عادی کاری ندارد. اما این یک دروغ بزرگ است برای فریب دنیا. حالا دیگر با تمام وجود آن را لمس می‌کنیم. کسی مانند صالح بایرامی با زندگی‌نامه‌ای شبیه به همه‌ما، وقتی برای کار روزانه از خانه خارج شده بود، در اثر اصابت موشک شهید شد. کار روزانه‌ای که برای زیباتر شدن جهان انجام می‌شد. به یقین صالح هم مانند بسیاری از مردم عادی، نه از معادلات قدرت سر در می‌آورد، نه از جنگ خوشحال بود. مرد آرامی که زندگی در ایران و ساختن با همه بد و خوب‌اش را ترجیح داده بود و داشت برای برداشتن قدم‌های مهم‌تری در زندگی تلاش می‌کرد، در میانه یک‌روز باید شهید شود و هنوز صهیونیست‌ها و جنگ‌افروزان معتقدند که این جنگ به مردم عادی ارتباطی ندارد و بر سر مسائل دیگر است. یا چندروز پیش، زنی نقاش به نام منصوره عالی‌خانی وقتی در خانه خودش آرام گرفته بود، بر اثر انفجار موشک جان داد. آنها حتی فرصت نکردند مانند ما که هنوز زنده مانده‌ایم، تفاوت دردناک بمب و پدافند را بفهند و از صدای یکی بترسند و از صدای دیگری خوشحال شوند. آنها فرصت نکردند با دوستان‌شان درباره جنگ حرف بزنند و شوخی کنند تا کمی آرام شوند. جنگ شروع نشده، آنها را شهید کرد.

وقتی اعداد و ارقام شهدای غزه از تلویزیون پخش می‌شد، کسی از ما نمی‌دانست که میان آنها هم گرافیسیت، نقاش، روزنر و شکار وجود داشته. مانند اعداد را می‌شنیدیم. حالا اسرائیل هم دارد ما را، با مردم عادی را تبدیل به اعداد می‌کند. مهدی آزاده، دوست صالح، درباره شناسایی جسد او می‌گوید: «وقتی دوست صالح به دنبال نشانه‌ای از او به بیمارستان شهدای تجریش مراجعه کرد، نام‌اش میان مصدومان نبوده و گفته‌اند سه جسد در سردخانه است که باید شناسایی شوند» صالح به واسطه دوستان رسانه‌ای که داشت، نام‌اش به گوش رسید و باید باهم به گوش برسد. اما به دو جسد دیگر هم باید فکر کرد. کسی از آنها خبر دارد؟ از آن مردم معمولی که در یکی از شلوغ‌ترین میدان‌های شهر، درگیر جنگی شدند که هیچ سودی برای کسی نخواهد داشت و هر روز دارد قربانیان بیشتری می‌گیرد.

چهره

مجری خبر زیر حمله موشکی

عصر دوشنبه ۲۶ خردادماه، رژیم متجاوز اسرائیل، ساختمان صداوسیما در خیابان ولیعصر را مورد تهاجم قرار داد. طبق اطلاع قبلی نیروهای صهیونیست از ساکنان منطقه ۳ تهران خواسته شده بود تا محل سکونت خود را ترک کنند. اما فاصله انتشار این خبر تا حمله موشکی، کوتاه بود و از طرفی بسیاری از کارمندان مخصوصاً مجریان تلویزیون مشغول اجرای برنامه‌های زنده بودند. در پی این حملات، ساختمان شیشه‌ای صداوسیما تخریب شد و تعدادی از کارمندان در این حمله به درجه شهادت نائل شدند. اما تصویری که از این روز و این حمله به یادمان خواهد ماند، چهره مجری خبر است که در حالی که درباره حملات اسرائیل صحبت می‌کرد، موشک به استودیو اصابت کرد و تمام سقف جلوی دوربین تخریب شد. مجری که نام‌اش سحر امامی است، مجبور به ترک استودیو شد و صدای الله‌اکبر از پشت صحنه به گوش می‌رسید. با وجود خرابی و شرایطی که بر ساختمان اصلی صداوسیما حاکم شد، پس از چند دقیقه دوباره سحر امامی به پخش زنده بازگشت و خبررسانی را از سر گرفت.



کتابخانه

راهنمای شناخت یونگ

کتابی از کارل گوستاو یونگ به نام خاطرات، رؤیاها، اندیشه‌ها منتشر شده است. این اثر مدرکی است دست اول و بهترین متن برای کسانی که می‌خواهند یونگ را بشناسند. او در خاطرات خود که روایت آن را در بهار ۱۹۵۷، وقتی هشتاد و یک سال داشت، برای آنی‌یلا یافه آغاز کرد و برخی فصل‌های آن را نیز به دست خویش نوشت. بیش از قصه ماجراهای بیرونی زندگی‌اش از رویدادهای دنیای درونش می‌گوید، از چگونگی رسیدن به ایده‌ها و پندارهایش درباره صور مثالی و ناخودآگاه جمعی که نشانه‌های آنها از همان نخستین سال‌های زندگی در رویدادهای ذهنی و رؤیاها و رؤیاواره‌هایش پیدا شده بود. او از دوران کودکی و جوانی خود نیز می‌گوید و از سفرهایش به سرزمین‌های دور دست، از نامه‌نگاری‌هایش با روانشناسان بزرگ زمان، از اندیشه‌هایش درباره زندگی پس از مرگ، از آشنایی و دوستی‌اش با فروید و گسست از او. خاطرات، رؤیاها، اندیشه‌ها دوازده فصل دارد و بخشی هم تحت عنوان ضامن دارد که نامه‌های خودش به اما یونگ، نامه‌های فروید به یونگ و... است. کتاب خاطرات، رؤیاها، اندیشه‌ها در ۵۱۰ صفحه و قیمت ۶۵۰ هزار تومان برای خرید در دسترس است.



نام کتاب: خاطرات، رؤیاها، اندیشه‌ها
نویسنده: کارل گوستاو یونگ
نشر: نشر نو

تاریخ

روز جهانی بیابان‌زدایی



بیابان‌زدایی به مجموعه کارها و روش‌هایی گفته می‌شود که پوشش گیاهی را به بیابان بازگرداند و از روند تخریب سرزمین بر اثر گسترش بیابان در مناطق خشک و نیمه‌خشک جلوگیری کند. فعالیت‌های

بیابان‌زدایی در ایران از دهه ۱۳۴۰ شروع شده است و در تقویم ایران نیز روز ۲۷ خردادماه (برابر با ۱۷ ژوئن)، روز مقابله با بیابان‌زدایی نام‌گذاری شده است. وسعت بیابان‌های ایران حدود ۳۲ میلیون هکتار است اما کل کشور تحت‌تاثیر بیابان‌زدایی قرار دارد. این پدیده به کاهش حاصلخیزی خاک و تخریب زمین در جنگل‌ها، تالاب‌ها، بیابان‌ها و زمین‌های کشاورزی انجامیده است. در دهه گذشته، مناطق تحت‌تاثیر فرسایش بادی از ۲۰ به ۳۰ میلیون هکتار افزایش یافته است. مناطق بحرانی از ۷ میلیون هکتار به ۱۳ میلیون هکتار افزایش یافته و خسارت قابل توجهی به منابع زبستی، اجتماعی و اقتصادی وارد کرده است. حدود ۷۰ درصد از جمعیت انسانی در ۱۷ استان زندگی می‌کنند که ۲۰ درصد آنها مستقیماً تحت‌تاثیر بیابان‌زدایی قرار دارند. مهم‌ترین عوامل تشدیدکننده بیابان‌زدایی ایران عبارتند از: تغییر کاربری اراضی، تغییرات اقلیمی مانند خطر افزایش دما و کاهش بارندگی، افزایش جمعیت و بهره‌برداری از زمین.